

بقلم: نویسنده توانا آقای ابراهیم صفائی

نثر و شرح مثنوی

در زمان ناصرالدینشاه وقتی برای نخستین بار نماینده «پاپ» از «واتیکان» طهران آمد و «حکیم تولوزان» پزشک فرانسوی ناصرالدینشاه «بسمت مهماندار نماینده «پاپ» تعیین شد نماینده پاپ ازاد برسیده بود، شماهیچ قرآن مسلمانانرا خواندهاید؟

«تولوزان» گفته بود، آری قرآن عربی و ترجمه و تفسیر فارسی آنرا نزد دانشمندان ایرانی مکرر خوانده‌ام، نماینده پاپ برسیده بود قرآن با انجیل چه نسبتی دارد؟ تولوزان گفته بود هیچ قابل مقایسه نیست، احکام و تعالیم قرآن خیلی برانجیل برتری دارد، نماینده پاپ ازاین بیان دکتر تولوزان ناراحت شده باتعجب پرسیده بود، مگر ممکن است؟ تولوزان گفته بود، بله ایرانیها غیر از قرآن کتاب دیگری هم دارند که آنهم ازجهاتی برانجیل ترجیح دارد، نماینده پاپ بیشتر متعجب شده پرسیده بود، آن کتاب کدام است؟ تولوزان گفته بود، «مثنوی»، بعد اهمیت مثنوی را از نظر تعلیمات عالی که در باب تصفیه روح و تزکیه نفس و تربیت و اخلاق و نشر معرفت دارد توضیح داده بود.

آری این قولی است که جملگی برآند، و راستی نظیر مثنوی را در کتب هیچیک از علماء تعلیم و تربیت و در هیچیک از نوشته‌های دانشمندان علم الاجتماع و اخلاق و روانشناسان نمیتوان یافت و همچنین در میان کتابهای ادبی از حیث جامعیت معانی عالی و تعدیل اخلاق و سیر کمال انسانی و تحریک عواطف روحانی همانندی ندارد، «جامی» بجا گفته است:

بس بود برهان ذاتش مثنوی
نیست پیغمبر، ولی دارد کتاب

آن فریدون جهان معنوی
من چگویم وصف آن عالیجناب

مثنوی از سرچشمه فیاض و حیات بخش کلام الهی «قرآن» نیرو گرفته و با استفاده از تعلیمات آسمانی و حکمت و معارف خدائی برای راهنمایی مردم بزرگترین و روشن ترین مکتب تعلیمات اخلاقی و روحی را در عرفان اسلامی گشوده و خالص ترین مطالب عرفانی را بایبانی پر شور و دلنشین که خاص خود اوست اظهار داشته و همه جا حواس و عقول را بدرک حقایق رهبری و بذات مطلق رهنمائی کرده است

هر دکانی راست کالای دگر مثنوی دکان فقر است ای پسر

مثنوی ما دکان وحدت است غیر وحدت هر چه بینی آن بت است

اما این کتاب اولاً بواسطه سطح عالی مطالب آن نانیاً بسبب اشتمال بر اصطلاحات خاص عرفانی و لغات نامانوس عربی و ترکی برای همه فارسی زبانها قابل فهم و استفاده نبوده و تا کسی لااقل بعرفان و ادب فارسی و قرآن و تفسیر و احادیث و صرف و نحو عربی آشنائی کافی نداشته باشد درک مفاهیم عالی این کتاب مستطاب بر او دشوار مینماید. بهمین مناسبت در حواشی نسخه های متعدد چاپی و خطی مثنوی از زمان تصنیف آن تا کنون که بیش از هفتصد سال میگذرد غالباً دانشمندان شرح و تفسیر بسیار بر ابیات و لغات و مصطلحات آن نوشته اند و از جمله حاشیه نویسی های فاظلاانه یکی از مرحوم میرزا ابوالحسین جلوه حکیم بزرگ و یکی از میرزا امین نصر آبادی از فضلای عصر صفوی میباشد.

علاوه بر شرحهای حواشی چندین شرح جداگانه و مفصل توسط دانشمندان نامی بر شعرهای مشکل مثنوی نوشته شده که عمده آنها شرح خطی کنوز الحقایق خوارزمی و شرح عبداللطیف مولوی چاپ هندوستان و شرح حکیمانانه مرحوم حاج ملا هادی سبزواری چاپ طهران و دو شرح ترکی و چند شرح عربی است، ولی انصاف باید داد که شارحان نامبرده با علو مقام علمی خود از عهده این کار خطیر بر نیامده و نتوانسته اند مثنوی را بصورتی شرح و تفسیر کنند که استفاده از آن برای عموم فارسی زبانان بسهولت میسر باشد. زیرا این کار علاوه بر احاطه بمراتب علمی و عرفانی

و آشنائی به معارف الهی يك ذوق و قریحه سرشار و يك قلم سحرانگیز و شیوا میخواهد. خوشبختانه دانشمند جلیل و نویسنده بزرگ شیخ موسی نثری همدانی که براستی واجد صلاحیت اینکار عظیم بود ظرف دو سال از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۸ شمسی این مهم را بوجه احسن انجام داد و شش جلد نثر و شرح مثنوی نوشته که بسی آقای محمد رمضانی مدیر با ایمان و روشن ضمیر کتبخانه خاور در همان سنوات تألیف چاپ و منتشر شد و انصاف باید داد که از زمان تنظیم کتاب مثنوی تا کنون کسی از عهده چنین خدمتی در راه ترویج مثنوی بر نیامده است.

مرحوم نثری از مفاخر علمی و ادبی این کشور بود، او سحر بیان داشت، صاحب قلمی شیوا و شورانگیز بود، نوشته های نثری در عین سادگی و فصاحت عمیق و شیرین و پر مایه بود، با نوشته های سطحی و بازاری نویسنده گان پر مدعا و بی مایه امروز که دعوی صاحب مکتبی و استادی دارند فرسنگها فاصله دارد.

نثری علاوه بر مقام شامخ ادبی و احاطه بر حدیث و تفسیر و اخبار در علوم غربیه یدی طولی داشت در فلکیات و ریاضیات استاد و صاحب تألیفات بود ولی نام او را مردم کمتر شنیده اند، چرا؟ زیرا نثری مرد چاپلوسی و تملق نبود، بظواهر پرفریب زندگی زود گذر و بمقامات پوشالی دولتی اعتنا نداشت، او بی سر و صدا بفرهنگ ایران خدمت میکرد و ظاهراً هم عضو فرهنگ بود ولی فرهنگ حق ناشناس قدر او را ندانست مردی را که همچون بحری موج از دانش و ذوق بود و در کمال عزت نفس و وارستگی میزیست بچرم آنکه ورقه بی ارزش «لیسانس» دانشگاه را در دست نداشت از ریاست فرهنگ کرامت شاه برداشتند و او را مرتوس يك جوانك بیسواد و بلهوس «لیسانسیه» نمودند! نثری تا پایان عمر خون دل خورد و مقام و منزلت شامخ او مجهول ماند تا در اواخر سال ۱۳۳۸ زندگی تلخ را بدرود گفت و از این محیط شرافت سوز و ادب کش راحت شد. خدایش رحمت کناد. حالا ببینیم

روش نشری در نشر مثنوی چگونه بوده است؟ خوب است این مطلب را از خودش بشنویم
نشری در مقدمه شرح و نشر مثنوی چنین میگوید:

«بعقیده اینجانب تفسیر اشعار مثنوی برای کسانی که شخصیت الهی نداشته
ولا اقل همسنگ این مرد بزرگ نیستند باعث انحراف از راه مقصود یا پائین آوردن
سطح مطالب عالی خواهد بود، بنابراین غرض این جانب تفسیر اشعار مولوی نبوده
و تنها چیزی که در نظر گرفته‌ام این است که اشعار مثنوی با عبارات ساده به نشر تبدیل
شود و حتی سعی شده است که بقدر امکان عبارت نشر نزدیک به عبارات اشعار باشد و
فقط لغات غیر مانوس فارسی و غیره و جمله‌های عربی آن بلغات مانوس و جمله‌های
فارسی ترجمه شده بطوریکه هر فارسی‌زبانی باندازه فهم خود میتواند از آن استفاده
نماید و در هر جا که ضرورت شعر باعث اختصار یا تقدیم و تأخیر جمله‌ها شده عین
همان معنی مفصلتر از عبارات شعر منظور با جمله‌های ساده و روان بقالب الفاظ ریخته
شده و اغلب از اشعار الحاقی مثنوی را از قلم انداخته و به نشر آن مبادرت نشده است.
ضمناً در بعضی اشعار که اشاره به آیه‌ئی از آیات قرآنی یا حدیثی شده آن آیه یا حدیث
عیناً در ذیل صفحات درج شده است.»

آری، نشر مثنوی با نظم آن فرقی ندارد چون همان عبارات و الفاظ و مصطلحات
نظم در نشر بکار رفته جز آنکه لغات و مصطلحات مشکل بالفاظ و عبارات ساده تبدیل
گردیده و اخبار و آیات و احادیث هم توضیح شده است.

من این کتاب را بسیار سودمند و پر ارزش میدانم و معتقدم که در طی سالهای
اخیر اثری چنین پرمایه و مفید کمتر چاپ شده است، متأسفانه در این کشور سطح فکر
و معلومات عمومی روز بروز باین ترمیآید و با آنکه تعداد کتابفروشیها بیشتر شده
و این دو ساله کتاب زیاد چاپ میشود ولی در میان این کتابها اثر مفید و ارزنده کم
و خیلی هم کم است.

بیشتر داستانهای معمول و تاریخی دروغ و ترجمه‌های نامربوط و نظم و نشر سبک

و بیمایه و تذکره های چرند بقلم کسانیکه اصلا بحث در موضوعات مورد بحث را ندارند چاپ میشود و در حقیقت جنبش نشر کتاب فقط مسابقه ایست در چاپ و توزیع کتاب حالا کتاب هر چه میخواند باشد!

مطلب و موضوع اصلا محل توجه نیست!

باری برای حسن ختام مقاله قسمتی از دیباچه آسمانی جلد اول مثنوی و سپس

نثر آن را نقل میکنم:

بشنو از نی چون حکایت میکند	وز جدائیهها شکایت میکند
کز نیستان نما مرا ببریده اند	از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم	جفت بد حالان و خوش حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من	وز درون من نجست اسرار من
سر من از ناله من دور نیست	لیک چشم و گوش را آن نور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست	لیک کس را دید جان دستور نیست
آتش است این بانگ نای و نیست باد	هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشق است کاندر نی فتاد	جوشش عشق است کاندر می فتاد
نی حریف هر که از یاری برید	برده هایش برده های ما درید
همچونی زهری و تریاقی که دید	همچو نی دمساز و مشتاقی که دید
نی حدیث راه پر خون میکند	قصه های عشق مجنون میکند
دو دهان داریم گویا همچو نی	یکدهان پنهانست در لبهای وی
یکدهان نالان شده سوی شما	های و هوئی در فکنده در سما
لیک داند هر که او را منظر است	کاین فغان این سری هم زان سراسر است
دمدمه این نای از دمه های او است	های و هوئی روح از هیهای او است

محرم این هوش جزیهوش نیست
 گر نبودی ناله نی را نمر
 در غم ما روزها بیگانه شد
 روزها گرفت گورو، باك نیست
 نر مشنوی نی چه میگوید ؟
 مر زبان رامشتری جز گوش نیست
 نی جهان را پر نکریدی از شکر
 روزها با سوزها همراه شد
 تو بمان، ای آنکه چون تریاك نیست

بشنو از نی چه میگوید؟ و چگونه از جدائیها و روزهای هجران شکایت کرده
 قصه جدائی خویش را با آهنگ غم انگیز حکایت میکند.

(۱) میگوید از همان وقت که مرا از نیستان بریده و از اصل و ریشه خویشم
 جدا کرده اند آه و ناله سر کرده از نغیر آه و تأثیر ناله های جانگدازم زن و مرد بناله
 در آمده بامن هم آواز و هم نفس شده اند

(۲) من برای آنکه درد جانگداز اشتیاق را شرح دهم همدمی میخوام که
 چون من سینه اش از درد فراق چاك شده باشد

(۳) آنکه از موطن و مرکز اصلی خویش دور افتاده کوشش اوفقط برای همین
 است که روزگار گذشته و ایام وصل خود را دوباره بدست آورد.

(۴) من (برای آنکه همدمی پیدا کرده راز دل خود را بگویم) در میان هر
 جمعیتی راه یافته در مجالس شادی و غم ناله کنان قرین افراد هر محفلی بودام

(۵) و هر کس بگمان خود همراه و همراز من شده ولی از اسرار درونیم کسی
 آگاه نگردیده است

(۶) گو اینسکه رازهای درونیم در ناله های من نهفته و از آن جدائی ندارد
 و بگوش همه کس میرسد ولی چشم را آن بینائی و گوش را آن شنوائی نیست که
 سر نهفته مرا ببیند و بشنود.

(۷) بلی تن و جان بهم پیوسته اند و هیچیک از دیگری جدا و پنهان نیست ولی
 دیدن جان برای تن میسر نیست.

(۸) آری این نغمه‌های غم انگیز من اگرچه بظاهر از بادی است که در آن میدمند ولی در واقع آتشی است که از عشق سرچشمه گرفته است ، نابود باد کسیکه دارای این آتش جانگداز نباشد .

(۹) عشق بلی عشق ، آتش عشق است که بجان‌نی افتاده و زبانه‌های آن بگوش میرسد و جوشش عشق است که می‌را بجوش و خروش آورده است .

(۱۰) نی همدم کساننی است که از یار خود دور افتاده پرده‌ها و نغمات شورانگیز آن پرده اسرار ما را در دیده غمهای خفته را بیدار و دردهای نهفته را آشکار میسازد .

(۱۱) کسی همدم و دمسازی مثل نی که جا دیده است که شریک غم و شادی بوده هم زهر و هم تریاق باشد و در عین اینکه غم انگیز است مطبوع و دلکش باشد .

(۱۲) نی از راه پر خطری سخن میگوید که سرتاسر آن پر از خون کشتگان عشق است . نی برای شما از قصه‌های غم انگیز عشق مجنون و آوار گیهای وادی جنون حکایت میکند .

(۱۳) ما مثل نی برای گویایمی دودهان داریم که یکی از آن دو در لبهای مقدس او پنهان است

(۱۴) دودهان دیگر متوجه جهان و جهانیان بوده و ناله‌های خود را بگوش عالمیان میرساند و در زمین و آسمان غوغا برپا میکند

(۱۵) ولی هر کس که حقیقت در نظر او جلوه گر باشد خوب میداند که این غوغا و فغانیکه از این سو برخاسته و بگوش عالمیان میرسد مبداء و منشاء اصلی او از آنسو و از همان دهانی است که در لبهای او پنهان است .

(۱۶) نغماتیکه از این حلقوم و از این دهان شنیده میشود از دم هائی است که او از همان دهان نهانی دمیده است که از آنسر فرمان داده و هی میزند و از این سر روح ما بهیجان آمده غوغا و هاپو و برپا میکند .

(۱۷) محرم رازهای نهانی و درک کننده اسراریکه در نواهای جانگداز نی

پنهان شده جز کسانی که از هوش و دانش خود صرف نظر کرده برای درک حقایق بنغمات جانبخش آن گوش کنند نخواهد بود

(۱۸) زیرا که فقط گوش خریدار زبان است و سامعه از قوه ناطقه پذیرائی میکند و آنکه از خود چیزی گفتنی دارد گوش نیست و شنیدن نتواند.

(۱۹) اگر ناله های نی فقط ارتعاشات صوتی بوده و ثمری نداشته از اثر نغمات آن اینهمه جوش و خروش و فعالیت و نشاط زندگی جهانرا بر نمیگرد.

(۲۰) درغم و رنج فراقی که در دل ما است چه روزها که بشام رسید تا ایام عمر با سوز و گداز سپری گردید.

(۲۱) اگر ایام عمر گذشت و رفت بگو برود، تو، ای کسی که جز تو حقیقی نیست فقط تو بمان که هر چه را از دست بدیم وجود تو جبران آن خواهد بود.

چه خوب است که بنگاه ترجمه و نشر کتاب امتیاز چاپ مجدد «نشر و شرح مثنوی» را بدست آورد و این کتاب عالی و گرانمایه را بصورتی نفیس و جالب بار دیگر بطبع برساند و با قیمتی مناسب در دسترس مردم قرار دهد و افتخار این خدمت بزرگ را برای خود تحصیل نماید.

ای برادر تو همین اندیشه ای

ما بقی تو استخوان و ریشه ای

گر گل است اندیشه ات تو گلشنی

در بود خاری تو همیشه گلخنی

(مولوی)